

## سوسیالیسم چیست ؟

یحیی رحیمی

در سده‌های نوزدهم و بیستم و هنوز هم در آستانه هزاره سوم شاهد جنبش‌ها و انقلاب‌هایی بزرگ برای تحقق سوسیالیسم و کمونیسم با مواضع و عملکردهای گوناگون بوده ایم. انقلاب‌های ۱۸۴۸ اروپا، کمون پاریس، انقلاب‌های روسیه، آلمان و ایتالیا در سال‌های ۱۹۰۵، ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۰، انقلاب‌های چین، ویتنام، کوبا، نیکاراگوئه و جنبش‌های انقلابی چپ در دیگر کشورهای آمریکای لاتین و آسیا، همه با اهداف و عناصر سوسیالیستی در بستری دموکراتیک برای رسیدن به استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی جریان یافته و هم اکنون نیز ادامه دارد و چشم اندازی نوید بخش را در ژرفایی و گسترش انقلاب‌های مداوم و پی در پی نشان می‌دهد.

اما بازگشت به سرمایه داری در روسیه، اروپای شرقی و چین به علاوه اینکه در کوبا، نیکاراگوئه، ونزوئلا و بولیوی با وجود قدرت ظاهری چپ هنوز نتوانسته اند به استقلال اقتصادی در گسست از مناسبات نواستعماری در صادرات مواد خام و واردات کالاهای ساخته شده دست پیدا کنند و هنوز فقر و عقب ماندگی در کوبا پس از نیم سده از زمان انقلاب و در نیکاراگوئه پس از ۳۵ سال از روی کار آمدن ساندینیست‌ها، آنان را در زمره کشورهای عقب مانده پیرامونی قرار داده است، همه اینها درباره وجود محتوای حقیقی سوسیالیسم در تمام کشورهایی که در سده بیستم زیر لوای مارکسیسم و لنینیسم به قدرت دست یافتند، سخت پرسش برانگیز است.

پاسخ ما به این پرسش که سوسیالیسم چیست؟ و چگونه و چرا تحقق پیدا خواهد کرد؟ و یا اینکه بربریت همچنان غلبه و گسترش خواهد یافت؟ این است که با نگرشی انتقادی و بی‌امان راه طی شده را در دوسده گذشته با دقت بررسی و مطالعه کنیم و بتوانیم دستاوردهای مثبت گذشته را با جوانه‌های نوین و حقیقی سده بیست و یکم در عمل و دیدگاه هدایت کننده آن پیوند بزنیم. در حال حاضر باید اذعان داشت که هنوز راه را نمی‌دانیم و از چاه تشخیص نمی‌دهیم.

از هزاران سال پیش کمون‌های نخستین در واقع محتوای زندگی جمعی، برابری و استقلال فردی و جمعی را نشان داده اند. برخلاف آنچه سرمایه داری ادعا می‌کند که طبیعت بشر در طمع کاری و تنها گلیم خود را از آب کشیدن، ثابت و بلا تغییر بوده است، کمون‌های نخستین که هنوز بقایایی از آنها در گوشه و کنار جهان دیده می‌شوند، نشان می‌دهند که "طبیعت بشر" دستخوش چه دگرگونی‌های بنیادی بوده است. در مقاله "ره یافتن به سوسیالیسم" از انتشارات مانتلی ریویو به تاریخ جولای ۲۰۰۵، نوشته هری و فرد مگداف، برگردان مرتضی محیط، می‌خوانیم:

"۱- آیا طبیعت انسان می‌تواند تغییر کند؟

یکی از دلایل مطرح شده علیه سوسیالیسم این است که سوسیالیسم مخالف طبیعت بشر است. ترجیح بندی که مکرر می شنویم این است که : طبیعت بشر را نمی توان تغییر داد. این استدلال ممکن است در مورد غرایز بنیانی انسان مانند نیاز مبرم برای بدست آوردن غذا، تولید مثل، جستجوی سرپناه و لباس برای محافظت او درست باشد. اما آنچه معمولاً به عنوان "طبیعت بشر" به آن اشاره می شود، طی تاریخ طولانی جامعه بشری بسیار تغییر کرده است. با تغییر نظام‌های اجتماعی، مردم خود را با ساختار اجتماعی جدید سازش داده و بسیاری از عادات و ویژگی‌های رفتاری خود را تغییر داده اند. انسانهای از جهت جسمی مدرن حدود ۱۵۰۰۰ تا ۲۰۰۰۰ سال پیش ظاهر شدند. طی دهها هزار سال از آن موقع تاکنون انواع متفاوت و پرشمار سازمان یابی اجتماعی و جماعت‌های گوناگون به وجود آمده اند. در ابتدا این جوامع اکثراً بر پایه شکار و جمع آوری مواد خوراکی از طبیعت زندگی می کردند و تنها در ۷۰۰۰ سال اخیر پایه در کشاورزی داشته اند. سازمان یابی این جوامع به صورت عشیره، روستا، قبیله، دولت - شهر، کشور و یا امپراتوری بوده است.

مردم شناسانی که جوامع "اولیه" را مطالعه کرده اند، روابط و "طبیعت بشر" بسیار متفاوتی از روابط شدیداً رقابتی هرکس به فکر خویش (افتادن گرگ‌ها به جان هم) و خودخواهانه که ویژگی جوامع در دوران سرمایه داری است، یافته اند. روابط مردم در جوامع اولیه ماقبل سرمایه داری اغلب به شکل کمک متقابل و توزیع ثروت بوده است. تجارت نیز مسلماً وجود داشت، اما هدف تجارت میان قبایل سود شخصی نبود. زمین‌های کشاورزی نه در مالکیت خصوصی بود و نه می توانست خرید و فروش شود. بلکه عموماً توسط کدخدای ده تقسیم و توزیع مجدد می شد. بیشتر مواد خوراکی که توسط رئیس ده جمع آوری می شد، ضمن جشن‌های مرسوم میان مردم توزیع می شد. جنگ و سلطه‌گری توسط مستبدین محلی هم وجود داشت ( این جوامع به هیچ رو جوامعی بی نقص نبودند) اما ارزش‌ها، آداب و رسوم اجتماعی و " طبیعت بشر" متفاوتی نسبت به ما [ داشتند به قول کارل پولانی (Karl Polanyi) در کتاب "دگرگونی بزرگ" - ۱۹۴۴):

"کشف بزرگ پژوهش‌های مردم شناسی و تاریخی سالهای اخیر این است که اقتصاد جوامع انسانی علی‌الاصول تابع روابط اجتماعی آنها بوده است. نحوه رفتار انسانها طوری نبوده است که منافع فردی خود را به صورت تصاحب اموال مادی حفظ کنند. شیوه عمل او چنان بود که مقام اجتماعی، خواسته اجتماعی و مواهب اجتماعی خود را حفظ کند." (ص ۱)

این پرسش بزرگ پیش می آید که با وجود این همه پیشرفت‌های فناوری، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در طی هزاران سال تاکنون که از جوامع نخستین و کمون‌های اولیه می گذرد، تازه به جایی رسیده ایم که به اصطلاح صاحبان فرهنگ در کشورهای پیشرفته هنوز از "طبیعت بشر" در خودخواهی و حرص و آزمندی و تغییر ناپذیری روحیه افتادن گرگ‌ها به جان هم یاد می کنند. در واقع ضرورت‌های اجتماعی و تاریخی سوداگری از دیر باز و از زمان پیدایش جوامع طبقاتی به صورتهای گوناگون زراندوزی، حرص و آزمندی، غارت و بهره‌کشی از دیگران، جنگها و کشتارها بر سر زمین‌ها، آب و چراگاهها و در دوران سرمایه داری بر سر بازارها و منابع مواد خام و اولیه جریان داشته است. در جنگ جهانی دوم مدعیان تمدن اروپایی ۵۰ میلیون انسان را نابود کردند و در شهرهای هیروشیما و ناکازاکی ژاپن حدود ۱۵۰ هزار نفر در ظرف چند ثانیه دود شدند و در اثر بمباران اتمی توسط آمریکا به هوارفتند و بخار شدند. چرا غربی‌ها و لیبرال‌های طرفدار امپریالیسم آمریکا، بمباران اتمی ژاپن توسط آمریکا را هولوکاست(کشتار جمعی) نمی نامند و فقط جنایات آلمان نازی را می بینند؟

" هنوز دیری از زمانی نگذشته است که مردم بومی آمریکای شمالی و جنوبی، آگاهی و شیوه تفکر کاملاً متفاوتی داشتند، از آنچه که بعدها توسط هجوم و تسخیر سرزمین شان توسط ارتش‌ها و مهاجران اروپایی به آنان تحمیل شد. به طوری که کریستف کلمب پس از سفر اولش به آمریکا می نویسد: " نتوانسته ام دریابم که ملک و مال شخصی داشته باشند چرا که این طور به نظر می رسد که هر چه یک نفر داشته با دیگران تقسیم می کند... [بومیان] افرادی بی آرایش اندو درمورد هر آنچه دارند چنان آزاد منش اند که اگر ندیده باشیم برایمان باور نکردنی خواهد بود... اگر چیزی داشته باشند و از آنها تقاضای گرفتنش را بکنی هرگز نه نمی گویند. به عکس از شما دعوت می کنند که در استفاده از آن با او شراکت کنی و در این کار چنان عشق و علاقه ای نشان می دهند که گویی قلب آنها با توست. "... در میان این پژوهشگران افراد بسیار مسئولی مانند دوتر (Du Terre) را مشاهده می کنیم که در سال ۱۶۵۰ درباره بومیان منطقه کارائیب می نویسد: " همه باهم برابرند، هیچ کس نسبت به دیگری احساس برتری یا بندگی نمی کند... هیچ کس از دیگری ثروتمند تر یا فقیر تر نیست و همگی خواست‌های خود را به ان چیزهایی محدود می کنند که به راستی مفید و لازم باشد و هر چیز دیگری را که اضافی باشد با تحقیر نگاه می کنند و شایسته داشتن نمی دانند. " (ص ۲) آقایان امپریالیست‌های غارتگر و جنگ افروز از آغاز تهاجم به بومیان سرخ پوست و انسانهای نخستین آنان را وحشی می دانستند، اما خود برای غارت منابع و طلاهای آنان به تدریج آنان را کشتار کردند و به نابودی کشاندند. به راستی کدام وحشی اند؟ آیا امروز با اینهمه فقر و بدبختی، بیکاری و اعتیاد، جنگ‌ها و کشتارها، همان سلوک ساده و بی آرایش انسان‌های نخستین برای آدم هزاره سوم که در ادعا گوش فلک را کر می کند، آموزنده نیست؟ قبایل نخستین با وجود کمبودها و بربریت در جنگ‌ها بر سر منابع و آب و مراتع، به مراتب آدم تر از امپریالیست‌ها و دست نشانده‌گان درنده آنان بوده اند. زیرا دامنه بربریت نخستین از لحاظ شمار قربانیان در مقایسه با جنگ‌ها و غارت‌های سده بیستم تاکنون، بسیار محدود بوده است و به علاوه روابط برابانه و فقدان بهره کشی و عشق و دوستی درونی شان برای آدم هزاره سوم که از خود و دیگران بیگانه شده است و جامعه گرگ صفت آدم‌های فراوان گرگ صفت به وجود آورده واقعا" آموزنده است.

" مونتانی پژوهشگر دیگر، سه نفر بومیانی را که در اواخر قرن ۱۶ در فرانسه بوده اند، دیده است. آنها آداب و رسوم میان اقوام بومی را برایش توضیح داده اند ... این سه از وجود گروه‌های مخالف و رویارو با هم در جامعه فرانسه سخت در تعجب بودند: " آنها دریافته بودند که در میان ما (فرانسویان) کسانی هستند که مالا مال از انواع کالاها و اشیاء و دیگرانی که از گرسنگی درحال مرگ اند و به دلیل احتیاج شدید و فقر دم در منازل گدائی می کنند و از این مساله در تعجب بودند که این فقرا چرا چنین چیزی را تحمل می کنند و گلوی گروه اول را نمی فشارند و یا خانه‌هاشان را به آتش نمی کشند. " (ص ۲)

اسپارتاکوس در رهبری بردگان شورشی روم باستان نیز به همین نتیجه رسیده بود. بردگانی که با غارت و سرکوبی کمون‌های نخستین توسط امپراتوری روم به اسارت و بیگاری‌های جانفرسا کشانده شده بودند، در آرزوی بازگشت به کمون نخستین خویش قیام کردند. مارکس واژه پرولتاریا را از روم باستان برداشته است و با همان مفهوم به کارگران مزدور به اصطلاح "آزاد" می گفتند که با اینکه برده نبودند، برای ادامه زندگی جز نیروی کارخویش برای فروش چیز دیگری نداشتند. کراسوس سردار رومی که در سرکوبی و به صلیب کشیدن (فجیع ترین نوع اعدام که دست‌ها را با میخ به صلیب می کوبند و قربانی تا سه روز آویخته به آن میخ‌ها جان می کند) اسپارتاکوس و بردگان شورشی زیر فرمان او نقش اصلی داشت، بسیار ثروتمند و دارای یک کارخانه عطر سازی بود که به علت ظرافت در کارعطرسازی به جای بردگان از کارگران مزدور (پرولتاریا) در آن بهره کشی می کرد.

" اروپاییان مستعمره نشین در سیزده ایالت اولیه - که بعداً به ایالات متحده تبدیل شد - در برتری خود از هر جهت نسبت به بومیان " وحشی " تردید نداشتند. ولی اجازه دهید نگاهی به قبیله ایروکواز (Iroquois) بیندازیم. در این قبیله دموکراسی وجود داشت اما نه از نوع احزاب سیاسی بلکه به صورت مشارکت مردم در تصمیم گیری‌ها و برداشتن مقامات نالایق. زنان به همراه مردان در این رای گیری‌ها شرکت می کردند و مسئولیت‌های ویژه ای در فعالیت‌های مختلف اجتماعی داشتند. در حالی که همان موقع مستعمره نشینان سفید پوست و "متمدن" از خدمتگزاران سفید پوست و بردگان آفریقایی تبار استفاده می کردند و حقوق زنان نیز به شدت محدود بود. سه قرن ونیم از ورود مهاجران اروپایی گذشت تا تازه بردگان "آزاد" شدند و چهار قرن می بایست سپری می شد تا به زنان حق رای داده شود! " (ص ۲)

تا کنون به عناصری سازنده و انسانی در کمون‌های نخستین رسیدیم که با " طبیعت بشر " از دیدگاه سرمایه داری که آن را تغییر ناپذیر و ذاتی انسان تلقی می کند، مغایرت دارد. آقایان با قیاس به نفس و فرافکنی آن " طبیعت بشر " برای تمام آدمیان در تمام طول تاریخ، آدم را یاد ملانصرالدین می اندازند که می گفت مرکز دنیا همین جاست که میخ طویله الاغ ایشان کوبیده شده است. می گفت اگر قبول ندارید می توانید متر کنید. خود محوری، خودخواهی، فردگرایی، پول و کالاپرستی و حرص و آز و زر اندوزی که طبیعت و شخصیت خود آقایان و خانم‌های سرمایه دار و ثروتمند را تشکیل می دهد و مربوط به دوره ای محدود در تاریخ است، چگونه به تمام آدمیان در تمام سده‌ها و اعصار تعمیم می دهند؟ نخستین اصل کمون همان دموکراسی مستقیم در تصمیم گیری‌ها در مجمع عمومی و نه پارلمانتاریسم حزبی و دولتی، بلکه خودگردانی برپایه مشارکت تمام اعضای کمون است. دوم از هرکس به اندازه توانایی و استعداد و به هرکس به اندازه نیازهای معقول از راه بحث و اقناع جمعی است. برابری و عدالت و عدم مالکیت خصوصی به ویژه در مورد وسایل و ابزار تولید نیز اصل دیگری از کمون است. شارل بتلهایم برای نخستین بار تشخیص داد که بیان حقوقی مالکیت پرولتاریا در روسیه در زمان انقلاب بر ابزار و وسایل تولید کافی نیست. زیرا اصل بر اختیار واقعی بر ابزار و وسایل تولید و فرایندهای تولید و فناوری در کارخانه و کشتزار است که باید از آن تولیدکنندگان واقعی با دموکراتیسم مستقیم و ژرفاپو باشد. از زمان طرح نپ که به تفصیل شرح خواهیم داد، شوروی و در راس آن لنین در سال ۱۹۲۱ مجبور شدند از نو هیئت مدیران صاحب امتیاز را بر کارخانه‌ها مسلط گردانند و صادقانه سیاست "سرمایه داری دولتی" را پیش گیرند. اما در زمان استالین آن را ریاکارانه با عنوان "سوسیالیسم در یک کشور" وانمود کردند .

" اینکه مفهوم "طبیعت بشر" اصلاً "معنایی دارد مسلماً" زیر سوال است. زیرا آگاهی، رفتار، عادات و ارزش‌های انسان می تواند بسیار متغیر باشد و زیر تاثیر تحولات تاریخی و فرهنگی هر جامعه قرار گیرد. نه تنها به اصطلاح طبیعت بشر تغییر کرده است، بلکه ایدئولوژی‌ها که بر اجزای مختلف طبیعت بشر احاطه دارند نیز به طور شگرفی تغییر کرده است. شکوهمند جلوه دادن پول سازی و تایید همه فعالیت‌هایی که برای این کار لازم است و نیز خلیقات لازم برای این کار ... اکنون جزو هنجارهای پذیرفته شده در جامعه سرمایه داری است

نظام سرمایه داری ۵۰۰ سال است که وجود داشته است - ۲۵۰ سال سرمایه داری تجاری و ۲۵۰ سال اخیر سرمایه داری صنعتی - و این در مجموع فقط ۰/۴ درصد عمر جامعه بشری را تشکیل می دهد ( در بخش‌های وسیعی از جهان نیز پس از گسترش نظام (از اروپا) ظاهر شد و در نتیجه عمر خیلی کمتری داشته است). در این دوره کوتاه از تاریخ بشر، طبیعت تعاونی، نوع دوستانه و مشارکتی انسان که از ویژگی‌های اوست، تحقیر شده درحالی که به خاطر ادامه حیات و رشد در جامعه ای که بر پایه

انباشت سرمایه قرار دارد به رقابت تهاجمی دامن زده شده است. بدین سان پا به پای رشد سرمایه داری، نوعی فرهنگ رشد کرده است که در آزمندی، فرد گرایی (هرکس به فکر خویش)، بهره کشی انسان از انسان] و غارت منابع و تخریب محیط زیست، دشمنی و کشتارهای جنگ افروزانه [ و رقابت خلاصه می شود ... جنبه دیگر فرهنگ سرمایه داری عبارت از مصرف گرایی است. انگیزه شدید به خرید هرچه بیشتر کالاهایی که رابطه ی مستقیمی به نیاز یا خوشبختی انسان ندارند." (ص ۳- ۲) " ره یافتن به سوسیالیسم" در ادامه متن درباره امپریالیسم و پیدایش آن از عصر مرکانتلیسم روی بحران ذاتی اضافه تولید و مصرف نامکفی مازاد در سرمایه گذاری مجدد یا در تقاضای محدود کالاها به علت بخش کار پرداخت نشده به کارگران تاکید ویژه ای دارد:

" کوشش دائم برای سرمایه گذاری سودهای به دست آمده با هدف انباشت هرچه بیشتر سرمایه - که انگیزه اصلی سرمایه های صنعتی است - و تولید بیشتر در رقابت با شرکت های دیگر برای تصرف سهم بزرگتری از بازار موجب گردید که سرمایه داران کالاهای جدیدی تولید کنند و بازار داخلی خود را گسترش دهند. وقتی بازارهای داخلی اشباع شد و یا نزدیک به اشباع شدن بود، سرمایه داران برای جلوگیری از رکود اقتصادی ناشی از آن به دنبال بازارهای خارجی و فرصت های سودآور در آن بازارها می گردند. پیشی گرفتن دائم سرمایه گذاری و تولید نسبت به تقاضای موثر که علت اصلی گرایش اقتصاد سرمایه داری به رکود است، توسط مارکس به عنوان ویژگی این نظام تشخیص داده شده است. او می نویسد: " اگر کار انداختن این انباشت جدید به علت نبود جایی برای سرمایه گذاری، به دلیل مازاد تولید در آن رشته ها و عرضه بیش از اندازه وام با مشکل رو به رو شود، وجود همین سرمایه های فراوان و وام پذیر، نشان دهنده محدودیت در تولید سرمایه داری است... در قوانین گسترش سرمایه به راستی مانعی ذاتی وجود دارد. یعنی در تحقق سرمایه [یعنی در تجدید فرایند تولید و بازتولید آن] به مثابه سرمایه محدودیت وجود دارد."

(کاپیتال، جلد سوم - ص ۵۰۷، به نقل از ص ۶- ۵ مقاله ره یافتن به سوسیالیسم.)

بحران ها و جنگ های امپریالیستی جهانی و منطقه ای ادواری و مداوم ساختاری بیانگر عملکرد آن محدودیت ذاتی اضافه تولید و انباشت های غول آسا در برابر تقاضای محدود سرمایه گذاری و فقر و فلاکت عظیم مردم جهان در ناتوانی از برآوردن نیازهای اولیه و حیاتی شان از آن دریای ثروت انباشته شده است. این نخستین دلیل ضرورت جایگزینی نظام غیر عقلایی سرمایه با نظامی جهانی و انسانی است. در زیر به نقل از همان مقاله می بینیم که در برابر انبوه فزاینده مازاد کالاها ی مورد نیاز بشریت در انبارها، کارخانه ها و ویتترین ها، در یایی از فقر و فلاکت مردم زحمتکش و محروم جهان موج می زند:

" ثروت ۶۹۱ نفر از ثروتمند ترین افراد جهان ۲/۲ تریلیون دلار است که معادل مجموع تولید ناخالص داخلی ۱۴۵ کشور یعنی بیش از مجموعه کشورهای آفریقایی و آمریکای لاتین است! ۷/۷ میلیون نفر از ثروتمند ترین مردم جهان (یعنی حدود ۰/۱ درصد جمعیت جهان) با ثروت بیش از یک میلیون دلار، ۲۸/۸ تریلیون دلار ثروت یعنی ۸۰ درصد تولید ناخالص داخلی تمام کشورهای جهان را زیر کنترل خود دارند. این ثروت بیش از مجموع تولید ناخالص داخلی همه کشورهای جهان منهای ایالات متحده آمریکا است ( در واقع شامل ۴۰ درصد از تولید ناخالص داخلی آمریکا هم می شود).

به رغم تولید این ثروت عظیم و انباشت آن در دست عده ای بسیار کوچک، شرح اینکه بخش عظیمی از بشریت در چه شرایطی زندگی می کنند، یعنی شمار دوزخیان روی زمین و وضع زندگی شان چیست، هم تکان دهنده و هم هولناک است. از ۶/۳ میلیارد نفر مردم روی زمین:

- نزدیک به نیمی ( سه میلیارد انسان) دچار سوء تغذیه و دائما " دچار کمبود کالری، پروتئین، ویتامین و املاح ضروری هستند. شمار بیشتری نیز دچار " عدم امنیت غذایی" هستند. یعنی نمی دانند وعده غذای بعدی آنها از کجا خواهد آمد. طبق تخمین سازمان ملل متحد "فقط" ۸۴۰ میلیون انسان ( از جمله ۱۰ میلیون نفر در کشورهای سرمایه داری پیشرفته) دچار کم غذایی اند. اما این برآورد سازمان ملل بسیار پائین تر از آمار دیگر پژوهشگران است .

- نزدیک به نیمی از بشریت باروزی کمتر از دو دلار قدرت خرید در آمریکا زندگی می کنند.

- یک میلیارد نفر در حلبی آبادها (Slum) زندگی می کنند .

- یک میلیارد انسان به آب سالم دسترسی ندارند.

- دو میلیارد انسان برق ندارند.

- دو میلیارد و نیم انسان از وسایل بهداشتی محروم اند.

- یک میلیارد کودک یعنی نیمی از کودکان جهان به دلیل فقر، جنگ و بیماری (از جمله اید ز) از محرومیت شدید رنج می برند .

- حتی در کشورهای مرکزی و ثروتمند سرمایه داری، بخش بزرگی از مردم زندگی نا امنی را سپری می کنند.

مثلا" در ایالات متحده ۱۲ میلیون خانواده از نظر تغذیه امنیت ندارند و چهار میلیون خانواده ( شامل ۹ میلیون نفر) دائم از یک یا دو وعده غذا در روز می گذرند تا بقیه خانواده غذا داشته باشند .

- جنبه دیگر شرایط زیست بشر، طی دو قرن و نیم سرمایه داری صنعتی، وجود جنگ "تقریبا" به طور بی وقفه به بهای جان صدها میلیون انسان بوده است. اشغالگری، بردگی، قوم کشی، جنگ، غارت و بهره کشی، بخش جدائی ناپذیری از تاریخ سرمایه داری بوده است ... جدا کردن انگیزه های اقتصادی کشورهای امپریالیستی اصلی برای سرمایه گذاری و فروش کالا در خارج، از خط مشی سیاسی و نظامی آنها غیر ممکن است. تمام این منافع در مجموعه ای بسیار خطرناک و درهم پیچیده عمل می کند. جنگ طلبی در دوران بعد از جنگ سرد هم ادامه یافته است. ایالات متحده به شدت در صدد نشان دادن قدرت نظامی خودش است و در نتیجه بدبختی های بازهم بیشتری به بار خواهد آورد. اینکه حمله آمریکا به عراق موجب کشته شدن بیش از صد هزار نفر از مردم آن کشور شده است [و هنوز هم ادامه دارد] نشان دهنده ابعاد فاجعه ای است که بر سر آن ملت آورده اند. " ( ص ۸-۷ )

در پایان یافتن اشغال افغانستان و عراق توسط آمریکا، باز مانند پایان جنگ ویتنام کسری بودجه شدید تر حدود ۱۶/۵ تریلیون دلار و کسری شدید تراز پرداخت های بازرگانی خارجی آمریکا و بحرانهای اقتصادی و اجتماعی دیگر با عث روی کار آمدن اوباما به جای جرج بوش گردید. تا با سیاستهای پوپولیستی و عوامفریبانه بتوانند کنترل بر نارضایتی ها و جنبشها را حفظ کنند. خوشبختانه

در شرایط کنونی کسر بودجه شدید و نارضایتی‌های ضد جنگ دیگر توان جنگ و اشغال مستقیم را ندارند و دارند نیروهای خود را در عراق و افغانستان کم می‌کنند. اما از سیاست سوداگری جنگی و تسلیحاتی خود در ایجاد پایگاههای نظامی و به ویژه پایگاههای موشکی ضد موشک به خرج تمام کشورهای حاشیه خلیج فارس و آسیای مرکزی و اروپای شرقی در ازای غارت نفت و تجارت مواد مخدر و دیگر منابع آن کشورها دست برد نداشته‌اند. آمریکا همین سیاست را به بهانه کره شمالی مانند ایران به عنوان لولوی سرخرمن در منطقه آسیای خاوری دارد تشدید می‌کند و ژاپن، کره جنوبی، تایوان و ... را دارد باشدت به خرج خود آنها مسلح می‌کند و پایگاهها را گسترش می‌دهد.

" میان دستاوردهای سرمایه داری و واماندگی‌هایش پیوندی منطقی وجود دارد. فقر و فلاکت بخش عظیمی از جمعیت جهان تصادفی یا محصول فرعی و ناخواسته‌ی نظام نیست که با دستکاری‌های جزئی در اینجا و آنجا بتوان آن را از میان برداشت. انباشت ثروت‌های افسانه‌ای - به عنوان پیامد مستقیم شیوه عملکرد سرمایه داری چه در سطح ملی، چه بین‌المللی - به طور هم زمان باعث به وجود آمدن گرسنگی، سوء تغذیه، بیماری، کمبود آب، نبود بهداشت و فلاکت عمومی برای بخش‌های وسیعی از مردم جهان می‌گردد. " ( ص ۸ )

مقاله سپس درباره بیکاری و به وجود آوردن ارتش ذخیره کار صحبت می‌کند: " بخش بزرگی از جمعیت جهان که در شرایط نا امن و پر خطر زندگی می‌کند ... ارتش ذخیره کار در کشورهای ثروتمند، علی‌العموم فقیرترین قشر جامعه را تشکیل می‌دهند که شرایط زندگی شان بسیار سخت و گاه بی‌خانمان هستند. وجود این ارتش ذخیره دائم، روی سطح دستمزد کارگران شاغل فشار می‌آورد و باعث پایین نگه‌داشتن آن می‌شود ... مردم کشورهای پیرامونی به طور فزاینده‌ای نقش ارتش ذخیره کار سرمایه‌های خارجی و سرمایه‌داران [انحصاری دولتی و خصوصی وابسته به دولت‌های نواستعماری] داخل را بازی می‌کنند. در بسیاری از مستعمرات سابق [و نو مستعمره‌هایی مانند ایران در زمان اصلاحات ارضی فرمایشی] نیروی کار را عمداً " و از طریق متلاشی کردن بافت اجتماعی و شیوه زندگی این کشورها به وجود آوردند. یکی از راههای این کار وادار کردن دهقانان این کشورها به پرداخت مالیات بود و بدین وسیله آنها را وابسته به اقتصاد پولی کردند. وسیله دیگری که استعمارگران برای زیر و رو کردن وضعیت جوامع دهقانی به کار بردند عبارت از تبدیل زمین داری سنتی [آرباب و رعیتی و ملوک الطوائفی در ایران و زمینداری بزرگ با عنوان لاتیفوندا در آمریکای لاتین که هم به عنوان مانعی بر سر راه گسترش سرمایه جهانی بود و هم اینکه برای اربابان خطر در گرفتن جنگهای انقلابی دهقانی مانند چین، ویتنام و کوبا و ... را در بر داشت] به مالکیت خصوصی زمین بود. بدین ترتیب جمعیت عظیمی از این دهقانان با از دست دادن هرگونه حق نسق بر زمین [همراه بسیاری از خوش نشینان و کارگران کشاورزی بدون نسق] به شهرها رانده شدند و در شهرها نیز کار به اندازه کافی برای جذب آنها نیست و بدین سان بحران انسانی بزرگی به وجود می‌آید. " ( ص ۹ )

جمعیت انبوه حلبی آباد نشینان و به اصطلاح کوخ نشینانی که در پی "انقلاب سفید" شاهانه در تهران و شهرهای بزرگ دیگر به وجود آمدند، به علت عقب ماندگی فرهنگی و اجتماعی از یک سو و ناتوانی پیشروان حقیقی انقلاب، به نیروهای انبوه دنباله روی " انقلاب اسلامی " تبدیل شدند. اصلاحات ارضی شاهانه باعث آوارگی میلیونها خانوار روستایی به شهرها و وابستگی بیشتر ایران به فراورده‌های کشاورزی وارداتی گردید. همان اربابان پیشین ملوک الطوائفی باقیمانده نیز به بورژوا ملاک‌هایی پیوستند که در راس آنان دربار پهلوی قرار داشت که از زمان رضاشاه به بورژوا ملاک‌های کمپرادور تبدیل شده بودند. "نظام سرمایه

داری از طریق ساز و کارهای گوناگون - از چپاول عریان و سلطه استعماری در سالهای اوایل سرمایه داری گرفته تا روابط امپریالیستی در دوران بلوغ بعدی اش - به بازتولید ثروت در کشورهای مرکزی و تداوم عقب ماندگی در کشورهای پیرامونی ادامه داده است. این نظام همچنین به تولید و بازتولید ساختار طبقاتی در کشورهای مختلف - از جمله تولید هیئت حاکمه ی نوکر صفت در کشورهای پیرامونی با حسابهای بانکی در خارج و ایمان به قدرت نظامی آمریکا- کمک می کند . تولید و بازتولید دائم چنین ساختار طبقاتی همراه با گسترش ارتش ذخیره کار ... به این معناست که در نظام سرمایه داری همیشه بی عدالتی شدیدی وجود خواهد داشت ... توزیع ثروت در ایالات متحده نشانه ی بارزی از این بی عدالتی است. ۸۰ درصد پایین جامعه آمریکا تنها صاحب کمتر از نیمی از ثروت یک درصد بالای جامعه آمریکاست و ۴۰ درصد پایین خانوارهای آمریکایی فقط صاحب ۰/۳ درصد کل ثروت جامعه اند ." ( به جدول یک در همان مقاله مراجعه کنید. ص ۱۱- ۱۰ )

این واقعیت‌های تلخ و شکاف‌های فزاینده میان فقر و ثروت به علاوه بحرانهای ساختاری و جنگ‌های مداوم خانمانسوز و دردهای بی شمار دیگر، همگی بیانگر ضرورت دگرگونی و جایگزینی نظام غیر عقلایی سرمایه جهانی است. مقاله در ادامه متن به درستی نشان می دهد که بی عدالتی‌ها و رو به نابودی کشاندن محیط زیست و غارت منابع زمین و فجایع جنگ، بیماری و گرسنگی در ادامه خود به درندگی بالاتر و وخیم تر شدن سلطه ی سرمایه جهانی انسان کش خواهد انجامید. راه نجات بشریت خودبه خود به وجود نخواهد آمد. زیرا سوسیالیسم آگاهانه و حقیقی باید تعریف، تحلیل و از همه مهم تر در پاسخ به چه باید کردها، باید آن را برنامه ریزی و به ویژه در پراتیک انقلابی مجهز به تئوری انقلابی اجرا و در پیش گرفت. اکنون زمانه ای است که هر کدام از تشکل های خودگردان با توجه به شرایط ویژه ای که در آن زندگی و فعالیت می کنند، چه باید کردهای خاص خود را دارند. اما در عین حال روی خطوط کلی جهانی و منطقه ای و کشوری لازم است در نظریه و عمل به همگرایی برسند .

مقاله نامبرده در جدول گویای زیر، شکاف میان فقر و ثروت را در جامعه آمریکا نشان داده است:

" جدول ۱- توزیع ثروت خالص در خانوارهای آمریکایی (در سال ۲۰۰۱)

یک درصد بالا	۳۳/۴ درصد ثروت جامعه را دارند	"	"
۵ درصد بالا	۵۹/۲ درصد"	"	"
۱۰ درصد بالا	۷۱/۵ درصد"	"	"
۲۰ درصد بالا	۸۴/۴ درصد"	"	"
۸۰ درصد پایین	۱۵/۵ درصد"	"	"
۴۰ درصد پایین	۰/۳ درصد"	"	"

تفاوت در مناطق مختلف کشورها و بین گروه‌های قومی نیز ادامه دارد. به طور مثال در سال ۲۰۰۰ متوسط ثروت خالص خانوارهای سفید پوست ۸۸۰۰۰ دلار بود که ۱۱ برابر بزرگتر از خانوارهای لاتینی و ۱۶ برابر بیشتر از خانوارهای آفریقایی تبار بود. درحالی که فقط ۱۳ درصد از خانوارهای سفید پوست فاقد هرگونه ثروت خالص اند، این وضع نزدیک به یک سوم از خانوارهای آفریقایی تبار و لاتینی‌ها را دربر می گیرد. درآمد متوسط خانواده‌های آفریقایی تبار که جذب نیروی کار شده اند بسیار پایین تر از سفید پوستان است - ۶۷ درصد در برابر ۷۶ درصد.



نیاز چندانی به یاد آوری تفاوت شگرف میان ثروت ملی کشورهای سرمایه داری بسیار پیشرفته و کشورهای پیرامونی نیست. در حالی که میانگین تولید ناخالص سرانه کشورهای پیشرفته تقریباً " ۳۰۰۰۰ دلار است، برآورد می شود که در آمریکای لاتین و منطقه کارائیب ۶۰۰۰ دلار، در آفریقای شمالی ۴۰۰۰ دلار و در بخش جنوبی آفریقا ۲۰۰۰ دلار است. اما این اعداد و ارقام بدترین مشکل را پنهان می دارند. چرا که تولید ناخالص سرانه درهائیتی ۱۶۰۰ دلار، در اتیوپی ۷۰۰ دلار و در شش کشور جنوب آفریقا سالانه ... ۶۰۰ دلار یا کمتر است. کشورهای ثروتمند با ۱۵ درصد جمعیت جهان ۸۰ درصد تولید ناخالص ملی جهان را به خود اختصاص می دهند. از سوی دیگر فقیرترین کشورها با ۶۰ درصد از جمعیت جهان تنها ۳ درصد از ثروت جهان را دارند. " ( ص ۱۱-۱۰ )

تازه هرگاه نابرابری فقر و ثروت در کشورهای پیرامونی را در نظر بگیریم، می بینیم که مثلاً " تولید ناخالص سرانه ایران چیزی از شکاف فزاینده ثروت غارتگران و بهره کشان ایران با فقر و فلاکت فاجعه بار اکثریت مردم محروم و زحمتکش را نشان نمی دهد. اکنون بحرانهای ساختاری اقتصادی - اجتماعی و جهانی و جنگهای مداوم می رود که به انقلابهای پی در پی تبدیل شود. یونان، مصر، تونس، ترکیه، اسپانیا، پرتغال، کشورهای آمریکای لاتین و به ویژه برزیل و ... به پا خاسته اند و دیر یا زود نوبت دوباره ما هم در ایران خواهد رسید.

از جمله فاجعه‌هایی که گسترش درندگی سرمایه جهانی به بار آورده است و گسترشی فزاینده دارد، مگر آنکه بشریت فکر جدی در پراتیک انقلابی دگرگون کننده سلطه جهانی سرمایه در پیش گیرد، ضایع کردن محیط زیست است:

" انگیزه سود و انباشت سرمایه به مثابه هدف اصلی فعالیت اقتصادی و کنترلی که منافع اقتصادی بر حیات سیاسی تحمیل می کند و نیز گسترش فناوری‌های گوناگون در جوامع سرمایه داری که به افراد اجازه می دهد تا محیط خود را سریعاً تغییر دهند - چه محیط اطراف و چه دور دست، چه خواسته و یا ناخواسته - به معنای آن است که وارد شدن اثرات زیان بار بر محیط زیست، اجتناب ناپذیر است. آلودگی آب، هوا و خاک پی آمد جبری نظام‌های تولیدی است که هدف آن فقط یک چیز و آن هم کسب سود است.

طبق منطق تولید و مبادله سرمایه داری هیچ مکانیسم درونی در این نظام وجود ندارد که صنایع را ترغیب کند یا وادارد تا در صد د پیدا کردن روش‌هایی باشند که کمترین زیان را به محیط زیست می رساند. " ( ص ۱۲-۱۱ همان مقاله )

مقاله در ادامه مثال‌های بسیاری در مورد مواد شیمیایی آلوده کننده محیط زیست و جیوه ای که در محیط زیست و از جمله دریاچه‌ها، دریاها و اقیانوس‌ها وارد می شود، آورده است. به علاوه به درستی درباره محدودیت منابع آب، خاک و سنگ معدن و سوخت‌های فسیلی و ضرورت برنامه ریزی در نگهداری و پاک سازی آب و هوا و خاک صحبت می کند. اما سرمایه در استفاده تخریبی و آلوده کننده از این منابع فقط آینده کوتاه مدت را مد نظر دارد. شاهد کاملاً مستند آن را در کاهش شدید و نزدیک به نابودی بسیاری از انواع ماهی‌های اقیانوس‌ها نشان می دهد:

" منافع کوتاه مدت تک تک صاحبان کشتی‌های ماهیگیری - که برخی مانند کارخانه عمل می کنند و پس از صید ماهی آن را عمل آورده و منجمد می کنند - در این است که صید خود را به حداکثر برسانند. اگرچه بر طمع انسان آدر نظام‌های طبقاتی

متکی بر غارت و بهره‌کشی از منابع طبیعی و انسان [محدودیت طبیعی وجود ندارد، اما بسیاری از منابع از جمله بازتولید دریاها محدود است. (همان مقاله، ص ۱۳)]

مقاله "ره یافتن به سوسیالیسم" در ادامه به این پرسش اساسی می‌پردازد که آیا امکان اصلاح نظام سرمایه‌داری و دادن "چهره‌ای انسانی" بدان وجود دارد؟ اقداماتی که منجر به بهبود وضع کارگران در کشورهای سرمایه‌داری گردید. وضع قوانینی که شرایط اسف‌بار کیفیت هوا و آب را در بیشتر کشورهای سرمایه‌داری بهبود بخشید. اما به روشنی می‌بینیم که در اثر بحران ساختاری دارند دستاوردهای نامبرده را که نتیجه مبارزات دشوار کارگران و ترس حاکمان سرمایه از انقلاب به ویژه در اروپا در جریان جنگ دوم و پس از آن بوده است، یکی یکی از میان بر می‌دارند و درنده‌تر می‌شوند.

"در پایان جنگ دوم جهانی، سرمایه از ترس انقلاب که می‌توانست تمام سیستم را از میان برد، و از آنجا که برای ترمیم کشورهای جنگ‌زده نیاز به همکاری کارگران داشت، برآن شد [و هنوز در آن موقع این ظرفیت را داشت و اکنون با بحران ساختاری سرمایه دیگر چنان ظرفیتی را ندارد] که در بخش بزرگی از اروپا دولت رفاه برپا کند - تعطیلات با حقوق و دستمزد بالا - دولت آلمان حتی کارگران را در هیئت مدیره شرکت‌ها راه داد. در ایالات متحده دولت رفاه با نیودیل روزولت آغاز شد و در سراسر دهه‌ی ۱۹۶۰ برنامه‌های تازه‌ای به آن اضافه شد.

به دنبال جنگ دوم جهانی هنگامی که اقتصاد کشورها در حال بازسازی بود و "انقلاب" اتوموبیل ... مقدار زیادی پول وجود داشت که نه تنها می‌توانست بودجه برنامه‌های دولت را تامین کند بلکه دستمزد کارگران را نیز افزایش دهد، در عین حال که سود فراوانی هم نصیب سرمایه‌داری می‌شد ... اما با رشد فزاینده انحصارات، رقابت میان کشورها شدیدتر شد و نیروی جدیدی برای تحرک بخشیدن به اقتصاد و رشد سریع‌تر آن طور که پس از جنگ دوم جهانی تا پایان دهه‌ی ۱۹۶۰ صورت گرفته بود، وجود نداشت. (همان مقاله، ص ۱۴-۱۵)

در مقاله نامبرده درباره سیاست جنگی و تسلیحاتی مابه‌ازای بحران (سوداگری جنگ) در روغنکاری چرخ‌های زنگ خورده سرمایه‌باخون مردم توضیح داده نشده است. در مقاله‌های پیشین نشان داده ایم که سیاست روزولت پیش از جنگ دوم در پرتوی نظریه جان مینیارد کینز برای غلبه بر آثار وخیم بحران دهه ۱۹۳۰ با افزایش سرمایه‌گذاری و دخالت مستقیم دولت در افزایش شدید بودجه‌های عمرانی غول‌آسا، باعث رونق ناپایدار اقتصادی گردید. اما باز اقتصاد پیش از وارد شدن آمریکا به جنگ دوم جهانی رو به رکود نهاد. مقاله نامبرده نشان نداده است که شرکت آمریکا با ظرفیت‌های آن روزگار در جنگ دوم و بازسازی خرابی‌های اروپا و ژاپن با عنوان طرح مارشال، سپس برافروختن جنگ‌های اشغالگرانه در کره و ویتنام به صورت نظامی‌گرایی کینزی چگونه در "رونق طلایی" دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ تاثیر داشته است؟

اما همان طور که ارنست مندل در کتاب "علم اقتصاد" نشان داده است، جنگ‌های امپریالیستی چنان بودجه‌ها و منابع و ذخایر طلا را می‌بلعند که باز بحران‌هایی شدیدتر و کسری بودجه‌های وخیم‌تر و کسری ترازهای پرداخت بازرگانی خارجی بالاتری به وجود می‌آورند. در سالهای پایانی جنگ ویتنام ذخایر طلای آمریکا و در نتیجه نرخ برابری دلار با دیگر ارزهای بین‌المللی چنان رو به کاهش نهاد که نیکسون رئیس‌جمهوری وقت آمریکا قرارداد بروتون وودز را لغو و برابری ثابت دلار با طلا را به صورت شناور درآورد. این قرارداد از زمان روزولت تا ۱۹۷۲ که ملغا گردید، هراونس طلا (۲۸/۳۵ گرم) را به طور ثابت با ۳۲ دلار نرخ گذاری

کرده بود و معامله می کرد. دوگل ریاست جمهوری وقت فرانسه، با توجه به کاهش ذخایر طلای آمریکا در نتیجه مخارج و کشتارها و خرابی‌های جنگ ویتنام که به شکست خفت بار امپریالیسم آمریکا منجر گردید، تهدید کرده بود که ذخایر دلار فرانسه را برای خرید طلا به بازار جهانی خواهد ریخت. اما نیکسون به موقع دلار را در برابر طلا به صورت شناور درآورد و بحران مزمن رکودی تورمی دهه ۱۹۷۰ آغاز گردید. از آن زمان به بعد با افزایش ناگهانی بهای نفت به عنوان پشتوانه دلار (در ازای کاهش ذخایر طلا) این بار به علت کسری بودجه شدید ناشی از جنگ ویتنام، این کشورهای نفت خیز مانند عربستان و ایران بودند که باید سلاحها و پایگاههای استراتژیک از آمریکا وارد می کردند و دلارهای نفتی افسانه ای را به آمریکا باز می گرداندند. اروپا، ژاپن و آسیای جنوب شرقی و دیگر کشورهای نیازمند به واردات نفتی نیز ناچار شدند ذخایر کلان دلارهای خود را بابت نفت گران شده از راه کشورهای نفت خیز به آمریکا باز گردانند. با این همه بحران جدی تر از آن بود که فروکش کند. استراتژی جنگهای منطقه ای ریگان و تاچر، مانند برنامه آسیایی کردن جنگ ویتنام (کشتار آسیایی‌ها به دست آسیایی‌ها) با خرج خود کشورهای نفت خیز خاورمیانه مانند عربستان، ایران و عراق در جنگهای ایران و عراق، شوری و افغانستان و حتی در بالکان میان پاره‌های یوگسلاوی سابق برافروخته شد. اما این بار بحران ساختاری دیگر با جنگ هم فروکش نمی کرد.

" هنگامی که رکود اقتصادی در دهه ۱۹۷۰ آغاز شد، سرمایه به چند طریق واکنش نشان داد. برای بالا نگه داشتن سود، استراتژی های سرمایه گذاری تغییر کرد - از سرمایه گذاری در تولید کالاهای مادی به سرمایه گذاری در بخش خدمات و سفته بازی در بازارمالی (با ایجاد و فروش "فراورده‌های" مالی گوناگون). جوامع سرمایه داری با آغاز دوران رکود اقتصادی مانند تمام تاریخ خود در دوران‌های بحران، بار سنگین رکود، میلیتاریسم و جنگ را به دوش طبقه کارگر (و مردم نومستعمرات) انداختند. بالاترین قشر جامعه از همان آغاز دهه ۱۹۸۰ جنگ طبقاتی پی گیری باهدف کاهش مالیات انحصارات و افراد ثروتمند به راه انداخت. به طور هم زمان - و با شدتی مضاعف در سالهای اخیر - اقشار صاحب امتیاز و سرمایه دار، پیکاری برای از میان بردن بسیاری از حقوق کارگران به راه انداختند (از جمله حقوق نیروهای ارتش ذخیره کار): حمله به برنامه‌های رفاهی، دشوار کردن هرچه بیشتر پیوستن به اتحادیه‌های کارگری و آسان تر کردن اخراج کارگران، کم کردن حقوق بازنشستگی، خصوصی کردن خدمات اولیه (از جمله مدارس) و کوشش در خصوصی کردن بیمه اجتماعی کارگران. نیروهای محافظه کار در ایالات متحده هیچگاه برنامه‌های اجتماعی دولت را نپذیرفته بودند. هدف آنها از میان بردن هرآنچه بود که با نیودیل فرانکلین روزولت و "جامعه بزرگ" دهه ی ۱۹۶۰ آغاز شده بود و بازگرداندن وضعیت به دورانی بود که دولت نقش عمده ای در حمایت از حقوق کارگران نداشت. امپریالیسم با درپیش گرفتن سیاست نولیبرالیسم از مکتب شیکاگو در جهان، اوضاع زندگی مردم را نسبت به دهه ۱۹۶۰ به مراتب از دهه ۱۹۸۰ به بعد وخیم تر کرده است.

به حاشیه تولید رانده شدن کارگران متکی بر کار بدنی نسبت به کارکنان پیشرفته عصر اطلاعات در اتوماسیون و فناوری‌های فرامردن نیز در شکست اتحادیه‌های کارگری در برابر یورش نولیبرالیسم، نقش داشته است. در توضیح آلوده سازی محیط زیست، پدیده گرم شدن زمین در اثر گاز کربنیک حاصل از سوخت‌های ناپاک فسیلی که این روزها جنبش‌های عظیمی را برانگیخته است، از قلم افتاده بود.

تا اینجا وجوه مشترک نگارنده با مقاله نامبرده درباره بحران سرمایه و ضرورت دگرگونی جهانی به نظامی انسانی با نام سوسیالیسم شرح داده شد. اما از این پس به نقد "سوسیالیسم دولتی" مورد اعتقاد مقاله می پردازیم که تکرار همان به اصطلاح

سوسیالیسم سده بیستم است و تلاش داریم خطوطی از چشم اندازهای راستین را در پاسخ به این پرسش که در حقیقت سوسیالیسم چیست؟ برای هزاره سوم ارائه دهیم و مرز بندی آن را با سوسیالیسم دولتی شکست خورده تا حدودی که در توان داریم، باز کنیم.

در مقاله " ره یافتن به سوسیالیسم" زیر عنوان درس‌های شکست جوامع مابعد انقلابی "سوسیالیستی" این گونه ادامه می دهد: " باتوجه به میزان فلاکت مردم جهان و خطر فاجعه باری که نظام سرمایه متوجه محیط زیست می کند، چه باید کرد؟ نورا کاستاندا بنیانگذار بانک زنان در ونزوئلا اخیراً" پاسخ ساده ای به این پرسش داده است : ما در حال ایجاد اقتصادی هستیم که در خدمت انسانهاست، نه آنکه انسانها در خدمت آن باشند.

این توضیح می تواند بیانگر هدف اساسی سوسیالیسم و منعکس کننده امید میلیاردها انسان باشد اما تحولاتی که به دنبال دو انقلاب بزرگ سوسیالیستی {واقعا" سوسیالیستی بودند ؟ زیرا با توجه به شکست آنها در برابر سرمایه داری انحصاری و دولتی، هنوز ما و مقاله نمی دانیم سوسیالیسم چیست ؟ و خطوط اصلی پروژه سوسیالیستی کدام است ؟ شما بانک زنان در یک دولت نواستعماری متکی به صادرات نفت را با وجود تعاونی‌ها و جنبش‌های فراوان در آن، سوسیالیستی می دانید؟ آیا اساساً" سوسیالیسم دولتی است ؟ [ - در شوروی و چین - صورت گرفت بسیاری از نیروهای چپ را در مورد ایده سوسیالیسم دچار یاس و دلسردی کرده است.

بسیاری از ما متأسفانه دیدی ساده انگارانه نسبت به تاریخ داریم و تضادهایی را که بر سر راه رسیدن به نظم اجتماعی جدید وجود دارد نادیده می گیریم. جوامع مابعد انقلابی دست آوردهای بزرگی داشتند : اشتغال کامل، آموزش همگانی، خدمات پزشکی همگانی، صنعتی شدن، افزایش طول عمر، کاهش شدید مرگ و میر اطفال و خیلی چیزهای دیگر. این انقلابات راه پیشرفت به سوی سوسیالیسم را نشان دادند. [ واقعا" نشان دادند ؟ ] اما پس از مدت نسبتاً" کوتاهی به سوی نظام‌های اجتماعی انحراف پیدا کردند که نه سرمایه داری بود نه سوسیالیستی. سرانجام هر دو کشور قطعاً" راه سرمایه داری را در پیش گرفتند ... به نظر ما، مهم ترین موضوع این است که انحراف از راه سوسیالیسم اجتناب ناپذیر نبود، بلکه محصول شرایط تاریخی مشخصی بود. " ( مقاله " ره یافتن به سوسیالیسم ")

در مقاله بعدی نشان خواهیم داد که با توجه به عقب ماندگی صنایع در روسیه و از میان رفتن بخش عظیمی از کارگران در جریان جنگ اول جهانی و انقلاب و جنگ‌های داخلی، راه رشد سرمایه داری دولتی، متکی بر کار مزدوری که شالوده سرمایه داری است، اجتناب ناپذیر بوده است.